

جهت‌گیری‌های مکتب عرفان شیعی کرمان در برابر لشکرکشی‌های سیاسی و جنبش‌های اجتماعی در دوران تیموریان

مسعود دهش / دانشجوی دکتری دانشگاه آزاد اسلامی تهران / MasoudDahesh@yahoo.com
غلامحسین ابراهیمی دینانی / استاد دانشگاه آزاد اسلامی تهران / gh-ebrahimi@srbiau.ac.ir
تاریخ وصول: ۱۳۹۴/۰۷/۲۹ / تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹۴/۱۲/۰۶

چکیده

مکتب فکری کرمان که شاه‌نعمت‌الله ولی بنیان‌گذار آن است، یکی از مکاتب مهم فکری در ایران به شمار می‌آید. دوران تدریس و تعلیم وی مدت شصت دهه در کرمان استمرار داشت: از این مدت، حدود دو دهه در فرمان‌روایی مظفریان و چهل دهه را در فرمان‌روایی تیموریان سپری کرد. شاه‌نعمت‌الله در دوران تدریس و ارشاد، هم در سمرقند و هم در کرمان، با حکومت مذهبی تیمور و آل‌مظفر که به ترتیب تابع احکام فقه حنفی و شافعی بودند، در باطن هم‌کاری نکرد و به دور از هرگونه هم‌کاری سیاسی و قضایی با دو حکومت مذهبی وقت، صلاح دین را در ترویج و گسترش تعالیم خویش در تأسیس مکتب کرمان دنبال کرد تا تفکرات حقیقی شیعه و مستحسنان ناب صوفیه را به دور از هرگونه دستور حکومتی و خط‌مشی سیاسی ادامه دهد.

کلیدواژه‌ها: شاه‌نعمت‌الله ولی، مکتب کرمان، تیموریان، مظفریان، طریقت‌های شیعی.

مقدمه

یکی از معروف‌ترین عرفای قرن هشتم و نهم قمری، جناب سیدنورالدین شاه‌نعمت‌الله ولی کرمانی است، که بنابه نظر بزرگان عرفان و تصوف، «از اولیاء عارفین موحد و از ارباب تزکیه از اوصاف رذیله است». (سیدمحمد نوربخش، ۱۳۵۶، ص ۲۹)

علامه آیت‌الله میرزاحمدعلی مدرس خیابانی تبریزی، از مصاحبان آیت‌الله محمدعلی شاه‌آبادی که در گورستان شیخان قم به خاک رفته‌اند، در کتاب *ریحانة الادب* چنین آورده است:

شاه‌نعمت‌الله از اکابر عرفای نامی شیعه امامی قرن نهم هجرت می‌باشد که در مکارم اخلاق طاق و در اصول طریقت مشهور آفاق، از اعظام مشایخ و سلطان عرفا و اهل طریقت، پیشوای اهل سلوک و ارباب حقیقت بود و کرامات بسیاری بدو منسوب است و در میان عرفا، کمتر کسی باشد (اگر باشد) که در اعتبار و شهرت و کثرت تبعه، به مقام وی رسیده است. (مدرس تبریزی، ۱۳۴۹، ج ۶، ص ۳۳۹)

شیخ‌آقابزرگ تهرانی در *طبقات اعلام الشیعه*، به اسم شاه‌نعمت‌الله اشاره کرده و چنین آورده است: «هو السيد العارف نورالدین شاه‌نعمت‌الله المعروف به ولی». (الشیخ آقابزرگ الطهرانی، ۱۳۶۲، ص ۱۴۷)

وی هم‌چنین در کتاب *الذریعه* آورده است:

هو نورالدین نعمة الله بن میر عبدالله من ولد الامام الباقر. ينسب اليه حدود خمسمائة رساله في التصوف و اليه ينسب الطائفة الصوفيه الشاه نعمت اللهيه، (همو، ۱۴۰۸، ج ۹، قسمت ۴، ص ۱۲۱۵)

«المرشد الحقانی، نعمت‌الله کهنانی - قدس سره - سلطان ممالک طریقت و سیاح مسالک حقیقت است» (قاضی نورالله شوشتری، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۴۷) و مشرب و مکتب فکری و طریقتی وی، سهمی بسزا و نقشی قابل تأمل در تاریخ تفکر و تصوف اسلامی دارد.

شاه‌نعمت‌الله ولی پس از تولد در حلب، از اوان نوجوانی به شیراز، زادگاه مادری‌اش می‌آید و تا عنفوان جوانی، به مدت تقریباً هشت سال در مدرسه فقه و کلام قاضی عضدالدین ایجی، به تحصیلات علوم فقهی و کلامی می‌پردازد (عبدالرزاق کرمانی، ۱۳۳۵، ص ۳۱) و در ۲۲ سالگی به مقام اجتهاد در فقه نایل می‌گردد.

در تذکره‌های عرفا، از وی با القاب «مرتضی ممالک اسلام نور الحق و الشریعه و التقوی»، نام برده شده است. (فصیح خوانی، ۱۳۴۱، ج ۳، ص ۲۶۷)

وی پس از کسب مجوز اجتهاد در علوم ظاهری، به منظور استفاده و استفاضه از اساتید علوم باطنی، به سیر و سیاحت در جهان اسلام می‌پردازد و «در تمام مناطق مرکز تشیع زمان خود مثل حله و کربلا و کاظمین و نجف، به زیارت و سیاحت رفته است». (کارنامه بزرگان ایران، ۱۳۴۰، ص ۲۸۲-۲۸۳)

شاه‌نعمت‌الله پس از حدود سه سال اقامت در شهرهای مهم جهان اسلام، به مکه مکرمه مشرف می‌شود و دست تقدیر، وی را به محضر درس شیخ‌عبدالله یافعی می‌برد. (عبدالرزاق کرمانی، ۱۳۳۵، ص ۳۲-۳۵) شاه‌نعمت‌الله در پی جست‌جوی استاد تعالیم باطنی و علوم معرفتی، سرانجام در مکه مکرمه، دست ارادت به جناب شیخ‌عبدالله یافعی می‌دهد که از فقها و عرفای برجسته روزگار خویش بود، و در سلک شاگردان خاص آن مجاهد صراط توحید در می‌آید. (دولتشاه سمرقندی، ۱۳۸۲، ص ۳۳۳)

وی مدت هفت سال از محضر آن عالم صمدانی و عارف ربانی بهره می‌گیرد و با اجازه شیخ‌عبدالله یافعی، به اجتهاد در علوم باطنی هم‌چون اجتهاد در علوم ظاهری نایل می‌گردد. وی پس از وفات شیخ‌عبدالله و بنابر وصیت ایشان، به جانشینی وی و مقام قطبیت و استادی طریقت نایل می‌گردد و با کسب اجازه ارشاد و اذن هدایت باطنی از شیخ، در مسافرت از مکه تا سمرقند، به راهنمایی و رهبری سالکان طریقت توحید و ارشاد مسافران الی الله می‌پردازد. (عبدالعزیز واعظی، ۱۳۳۵، ص ۲۸۰-۲۸۱)

شاه‌نعمت‌الله ولی در حدود سال ۷۷۱ قمری وارد سمرقند شد و با اقامت در آن شهر و ترویج افکار و تبیین سلوکش، به سرعت شهرت وی با رواج آموزه‌ها و تعالیمش در همه مجالس و محافل راه یافت. سمرقند که در آن دوران پایتخت ایران محسوب می‌شد، شاهد رونق فوق‌العاده و رواج بیش از پیش اندیشه‌ها و آموزه‌های بلند او بود. با اقامت کوتاه شاه‌نعمت‌الله در سمرقند، مریدان و شاگردان بی‌شماری از همه اندیشه‌ها، طریقت‌ها و طبقات اجتماعی، جذب اندیشه‌ها و تعالیم وی شدند، تا جایی‌که این کثرت شاگردان و مریدان برای وی دردسرساز شد. لذا مجبور گردید علی‌رغم میل باطنی - به واسطه رشک رقیبان و سعایت ظاهرینان و حسادت قشریون متنفذ و درباری، که به امیر تیمور گورکانی به بهانه براندازی حکومت توسط شاه‌نعمت‌الله فشار می‌آوردند - سمرقند را به مقصد زادگاه آبا و اجدادی خود یعنی کرمان ترک کند. (همان، ص ۲۸۱-۲۸۲)

نقش تاریخی شاه‌نعمت‌الله ولی در حفظ مکتب کرمان از لشکرکشی‌های سیاسی میان تیموریان و مظفریان

مسأله مهمی که در شرح احوال شاه‌نعمت‌الله باید مطالعه شود، این است که وی با عنایت و برخورداری از عمر طولانی و مهاجرت و سفرهای فراوانی که داشت، حکومت‌های مذهبی متعددی را در ایران و جهان اسلام مشاهده نمود؛ اما بنابر اعتقادات و تفکرات و طریقت خویش، با هیچ‌یک از آن‌ها در اجرای خواسته‌هایشان و سیاست‌های مذهبی‌شان و تحمیل عقایدشان همکاری ننمود. او در حدود یک قرن عمر کرد و هفتاد سال از این زمان را در ایران سپری نمود که دوران اقامت ایشان در ایران را به دو دوره تحصیل و تعلیم می‌توان تقسیم کرد.

شاه‌نعمت‌الله دوران تحصیلات فقهی را در شیراز و در زمان حکومت آل‌اینجو سپری کرد. وی پس از تکمیل تحصیلات فقهی، در جهت کسب علوم عرفانی و معارف صوفیه، از شیراز مهاجرت کرد و به احیای مکتب فکری خراسان بزرگ پرداخت. وی ابتدا به سمرقند رفت و در آن‌جا اندیشه‌های مکتب تصوف خراسان را که در این سرزمین از دوران

حکومت متعصب سلجوقیان به مدت تقریباً سه قرن رو به انزوا رفته بود دوباره احیا کرد. او پس از مهاجرت از سمرقند و آمدن به کرمان، با تأسیس مکتبی که بعدها توسط شاگردانش به «مکتب فکری کرمان» معروف شد، تعالیم و آموزه‌های خویش را ترویج و تبلیغ نمود.

دوران تدریس و تعلیم وی به مدت شصت دهه در کرمان استمرار داشت که از این مدت حدود دو دهه را در فرمان‌روایی مظفریان و چهل دهه را در فرمان‌روایی تیموریان سپری کرد و در این مدت شریعت و طریقت حقیقی اسلام را تدریس و ترویج می‌نمود. (دایرة المعارف جهان نوین اسلام، ۱۳۹۱، ج ۴، ص ۴۱۲)

«یکی از وجوه تمایز مهم طریقه نعمت‌اللہی از طریقت‌های پیش از آن، پای‌بندی آن به شریعت اسلامی است. شاه‌نعمت‌اللہ خود شخصاً در مساجد حاضر می‌شده و گاه امامت جماعت را بر عهده می‌گرفته است. هم‌چنین او از انزوا و تنبلی و سستی منع می‌نمود و به کار و فعالیت اجتماعی و معاشرت با مردم و پرهیز از مواد مخدر دعوت می‌کرد». (همان، ج ۹، ص ۵۱۶)

شاه‌نعمت‌اللہ در دوران تدریس و ارشاد - هم در سمرقند و هم در کرمان - با حکومت مذهبی تیمور و عوامل آن که در مسائل دینی و شرعی تابع احکام فقه حنفی بودند، نه در خلوت سازش می‌کرد و نه در جلوت، خود را با سرمستان قدرت و مقام درگیر می‌نمود و نه راه انزوا را در پیش می‌گرفت. او قبل از حملات تیمور به شیراز، کرمان و یزد، و در دورانی که این سه منطقه تحت حاکمیت آل‌مظفر بود، در ظاهر با حکومت مذهبی آل‌مظفر که تابع احکام فقه شافعی بودند، همکاری کرد، ولی در باطن با بنیان مکتب کرمان، طریقت شیعی خویش را گسترش داد و به دور از همکاری سیاسی و قضایی با حکومت‌های مذهبی وقت، صلاح دین را در گسترش تعالیم خویش در تأسیس مکتب آزاداندیشانه کرمان دنبال کرد تا تفکرات حقیقی شیعه و مستحسنان ناب صوفیه، به دور از هر گونه دستور حکومتی و خط‌مشی سیاسی به راه خویش ادامه دهد؛ البته در پیشبرد تفکرات خویش - همان‌طور که ذکر گردید - با مخالفان خود به مسالمت و مدارا رفتار می‌کرد.

شاه‌نعمت‌الله به تأسی از ائمه و سایر بزرگان صوفیه، با آن‌که همواره در صدد اصلاح جامعه بود، از حاکمان جور و مراکز قدرت سیاسی فاصله می‌گرفت و در کشمکش‌های سیاسی که هدف اصلی آن کسب قدرت بود، دخالت نمی‌کرد. او به این دلیل که اهل مدارا و گفت‌وگو با مخالفان خود بود، با دو حکومت به ظاهر مذهبی تیموریان و آل‌مظفر هم‌کاری ننمود، این امر یکی از اعمال مدبرانه و حکیمانه او بود که در نهایت به نفع عرفان و تصوف در ایران تمام شد؛ زیرا حکومت تیموریان در مذهب، به اهل تسنن گرایش داشتند و با ایجاد فضای باز برای عقاید و تفکرات اهل سنت توسط متولیان رسمی این مذاهب، زمینه را برای نفوذ فکری آنان و اعمال فشار بر طبقات مخالف مهیا کردند. حکومت آل‌مظفر نیز اگرچه در تفکرات مذهبی، گرایش به تشیع را در تمایلات مذهبی خویش کتمان نمی‌کردند و برای علمای شیعه احترام خاصی قائل بودند، طبق مصلحت حکومت و حفظ قدرت، با ایجاد امکانات برای فقهای متعصب و قشری رسمی، مسبب تقیه صوفیان و عارفان شیعی مذهب شدند.

خواجه حافظ که خود در این دوران در شیراز می‌زیسته، حضور واعظان ریایی و زاهدان ظاهرپرست را در جامعه قوی می‌بیند و به نکوهش و مذمت آنان می‌پردازد که صفات این قوم در دیوان اشعارش گواه این ادعاست (اسلامی ندوشن، ۱۳۹۲، ص ۵۰۰) تا آن‌جا که بی‌پروا و بی‌پرده چنین می‌گوید:

واعظان کین جلوه در محراب و منبر می‌کنند	چون به خلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند
مشکلی دارم ز دانشمند مجلس باز پرس	توبه‌فرمایان چرا خود توبه کم‌تر می‌کنند
گویا باور نمی‌دارند روز داوری	کاین همه مکر و دغل در کار داور می‌کنند

(حافظ شیرازی، ۱۳۸۳، ص ۱۲۴)

شاه‌نعمت‌الله بر خلاف خواجه حافظ، حملات تیمور بر ایران و زندگی در دوران حکومت تیمور را هم در سمرقند و هم در کرمان درک کرد. وی حدود چهل سال تحت

حکومت تیموریان و حدود بیست سال تحت حکومت شاه‌شجاع مظفری و مظفریان زندگی کرد. او در این دوران خطیر از حکومت‌های مذهبی در تاریخ ایران، هم‌چون دوست دیرین خود جناب خواجه حافظ، چنین می‌سراید:

علماء رسوم می‌بینم همه را علم هست و نیست عمل
روز و شب عمر خویش صرف کنند در پی بحث و قیل و قال و جدل
(نوربخش، ۱۳۵۸، ص ۳۹)

در چنین دورانی و با چنین اخلاقیاتی، شاه‌نعمت‌الله از روی درایت، خود را وام‌دار هیچ‌یک از حکومت‌های مذهبی و سیاسی روزگار خود نکرد و در کشمکش‌های سیاسی، آشوب‌ها و جنگ‌های داخلی آنان نیز وارد نشد و در مکان امن کوهبنان، به زندگی عارفانه و تدریس و تعلیم خویش ادامه داد. وی هوشمندانه و از روی بصیرت، پای طریقت و مکتب فکری خویش را در جدال‌های سیاسی باز نکرد و خود و شاگردان و مریدان را به عدم دخالت و دور بودن از روزگار فتنه دعوت کرد. بدین ترتیب، در دو دوره حساس سیاسی از زندگی خود که اولی در سمرقند و در ابتدای حکومت تیمور واقع شد و دومی آشوب‌های سیاسی و ناامنی‌های اجتماعی و تغییر حکومت که بیست سال پس از ورودش به کرمان به وقوع پیوست، بر خلاف برخی طریقت‌های دوران تیموریان، با درایت عارفانه و تفکر آگاهانه، بر اساس آیات الهی و روایات معصومان علیهم‌السلام، حقیقت را در کناره‌گیری دانست و از فرمایش و نصیحت مولای خود علی علیه‌السلام تبعیت کرد که می‌فرماید:

در هنگام بحران و آشوب، مانند شتر دوساله باش که نه پشتی نیرومند برای

سواری دارد و نه پستانی برای دو شیدن. (نهج‌البلاغه، ۱۳۸۹، ص ۱۰۳۵)

ایشان نیز با عدم‌دخالت در جدال بر سر قدرت مادی و دنیوی میان شاه‌منصور و امیر تیمور، خاندان و ارادتمندان و شاگردانش را از سقوطی که پس از برجیده شدن آل مظفر به دست تیمور، قطعاً گریبانشان را می‌گرفت، برکنار داشت و بدین ترتیب مکتب و طریقت او، از آسیب‌های اجتماعی و ناملایمات روزگار مصون ماند.

این خود فهم الهی و شعور سیاسی، بینش اجتماعی و آینده‌نگری شاه‌نعمت‌الله را می‌رساند که برای حفظ استقلال مکتب خویش، از آغاز خود را با حکومت مذهبی سمرقند درگیر نکرد که در آن دوران تحت حمایت و تسلط سنیان متعصب اداره می‌شد. بعدها نیز پس از ورود به کرمان، با بنیان مکتب کرمان به منظور ترویج آموزه‌های شیعی و ترویج تفکر اهل‌بیت علیهم‌السلام از یک سو و از سوی دیگر، احیای مکتب تصوف خراسان که از حکمت خسروانی سرچشمه می‌گرفت، مسیر بی‌طرفانه خود را ادامه داد. بدین ترتیب مکتب خویش را از گزند حوادث آن روزگار نجات بخشید تا هم‌چنان تعالیم اصیل اسلامی و آموزه‌های حقیقی شیعی در این مملکت جاری باشد. مکتب خراسان نیز که پس از سه قرن به انزوا رفته بود، بار دیگر از حیات اجتماعی و فروغ معنوی خویش محروم نگردید.

البته چنان‌که در تذکره‌ها و تواریخ آن دوران آمده، می‌توان به این مسأله پی برد که اگرچه شاه‌نعمت‌الله در بحران‌ها و فتنه‌های روزگار، مسیر حکیمانه و بی‌طرفانه را در جهت اهداف خویش انتخاب نمود، پس از استقرار حکومت، از اصلاح و نصیحت حاکمان و دفع خون‌ریزی و جلوگیری از کشتار مردم تا آن‌جا که برایش مقدور بود کوتاهی نمی‌کرد.

شهاب‌الدین عبدالله بن لطف‌الله خوایی ملقب به حافظ ابرو، تاریخ‌نگار و جغرافی‌دان معروف عصر تیموری و مقارن با شاه‌نعمت‌الله ولی، در کتاب *زبدة التواریخ* در وقایع سال ۸۰۷ قمری روایت می‌کند که پیر محمد فرزند میرزا جهانگیر و نوه امیر تیمور، به علت کشمکش‌های سیاسی، مدتی کوتاه پس از مرگ جدش، از شیراز قصد حمله به کرمان را نمود و در حوالی یزد، پسرعمویش اسکندر بن عمر شیخ نیز وی را همراهی کرد، که قبل از این یورش، شاه‌نعمت‌الله ولی به بیرون از شهر کرمان می‌رود و پیرمحمد را نصیحت می‌کند و با انفاس حقه خویش و احترام و اعتباری که در دستگاه تیموریان داشته است، صحبتش کارگر می‌افتد و بدین ترتیب پیرمحمد از حمله به کرمان منصرف می‌شود و این حمله و درگیری که معلوم نبود با وقوع آن چه بلایی بر سر مردم بی‌دفاع کرمان می‌آمد، با میانجی‌گری و وساطت شاه‌نعمت‌الله ختم به خیر می‌شود.

عین نوشته‌های حافظ ابرو چنین است:

چون خاطر ایشان از جهت امیرزاده عمر بهادر ایمن گردید، میرزاده اسکندر^۱ به جانب یزد رفت و امیرزاده پیرمحمد^۲ به استعداد یورش کرمان مشغول گشت و امیرزاده اسکندر در باب یورش مبالغه تمام می‌نمود تا امیرزاده پیرمحمد، لشکرهای خود ترتیب داده، از راه شبانکاره و نیریز توجه نمود. چون به امیرزاده اسکندر رسید، به اتفاق متوجه کرمان گشته، امیرزاده اسکندر با سواران گزیده منقلای لشکر گشته، چون به نزدیک گواشیر رسیدند، جمعی از لشکر کرمان به استقبال ایشان آمدند، و امیرزاده اسکندر خبر یافت که جماعتی در این نواحی کمین کرده، نشستند. امیرزاده اسکندر با مخصوصان سواران جلد تعبیه تاخت انگیخته، عنان ریز به سر ایشان راند و چند تن را به قتل آورد و بعضی را مقید گردانیده، باقی به هزیمت به جانب کرمان معاودت نمودند و از آن جنگ سهمی در دل امیر ادکو^۳ افتاد که دیگر پای از در دروازه کرمان بیرون ننهاد. بعد از آن جناب مرتضی اعظم سید نورالدین نعمت‌الله را بیرون فرستاده، به یمن نفس آن سید بزرگ، میان ایشان به مصالحه انجامید و امیرادکو، ساوری‌های^۴ پادشاهانه از برای ایشان بفرستاد. (حافظ ابرو، ۱۳۸۰، ج ۳، ص ۵۱-۵۲)

۱. امیرزاده اسکندر پسر عمر شیخ و از نوادگان تیمور بود. او در ابتدا حاکم یزد و سپس حاکم شیراز شد و آن‌چنان‌که در تذکره‌ها آمده است، هم پیشکش‌هایی به خانقاه شاه‌نعمت‌الله در تفت اهدا می‌کرد و هم در شیراز به هنگام مسافرت شاه‌نعمت‌الله به آن‌جا احترام و حرمت او را به کمال به جا می‌آورد.

۲. امیرزاده پیر محمد پسر جهانگیر از دیگر نوادگان تیمور بوده و حاکمیت شیراز را بر عهده داشته است.

۳. امیرادکو حاکم کرمان بوده است.

۴. ساوری، یعنی تحفه و پیشکش.

هم‌چنین حسن‌بیگ روملو، در وقایع سال ۸۰۷ هجری این ماجرا را چنین روایت می‌کند:

در حوالی یزد، میرزا اسکندر به اردوی میرزا پیرمحمد ملحق گردیده، به رسم منقلای روان گشت، و در اثنای راه، با سپاه کرمان که به خیال دستبرد آمده بودند، جنگ کرده، جمعی کثیر را به قتل آوردند. بنابراین، ایتکو برلاس امیر نعمت‌الله کرمانی را به رسم رسالت به نزد میرزا پیرمحمد فرستاد، برای خاطر او میرزا پیرمحمد به جانب شیراز معاودت نمود. (حسن‌بیگ روملو، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۱۱۶-۱۱۷)

شاه‌نعمت‌الله عارفی آینده‌نگر و حکیمی بادرایت بود و به سبب همین ویژگی‌های برجسته و اخلاق عرفانی، توانست مکتب فکری و طریقتی خویش را که اولین مکتب عرفانی با محتوای شیعی است، در کشور ارادتمندان و حامیان اهل بیت علیهم‌السلام پایه‌گذاری کند.

جهت‌گیری شاه‌نعمت‌الله ولی در دوران جنبش طریقت‌های صوفیه علیه تیموریان
ایران در دوران اقامت شاه‌نعمت‌الله، علاوه بر جنگ‌های داخلی و لشکرکشی‌های میان حاکمان قدرت، شاهد مبارزات طریقت‌های صوفیه با ایجاد تغییرات سیاسی - اجتماعی علیه دستگاه حاکمیت بود.

اولین جنبش صوفیه که با اهداف سیاسی در این دوران شکل گرفت، قیام حروفیه به رهبری سیدفضل‌الله نعیمی استرآبادی خراسانی بود که در زمان تیمور و در حدود سال ۷۹۰ قمری و با ایجاد تغییر حاکمیت سازمان‌دهی شد و با مخالفت با حکام و فقهای عصر، رنگ اجتماعی بارزی به خود گرفت. (زرین‌کوب، ۱۳۶۲، ص ۴۹)

این جنبش اجتماعی با محوریت صوفیه به جایی نرسید و بزرگان و متفکران و سالکان این طریقت، متحمل فشارها و شکنجه‌های فراوانی از سوی تیمور شدند تا جایی که بسیاری از ایشان به قتل رسیدند و برخی نیز مهاجرت کردند و بعدها به طریقت

حاجی‌بک‌تاش ولی خراسانی، موسوم به بکتاشیه در آناتولی پیوستند. «اما تأثیر آن بعد از قتل [سیدفضل‌الله حروفی] هم‌چنان باقی ماند و اثر قابل‌ملاحظه‌ای در حوادث و در فرهنگ بعد از تیمور باقی گذاشت. (همان، ص ۵۵)

به طوری‌که پس از قتل سیدفضل‌الله در سال ۸۰۴ قمری در حدود یک نسل بعد، شخصی به نام احمدلر که از بازماندگان طریقت حروفیه در ایران بود، در حدود سال ۸۳۰ قمری در مسجد هرات، با کارد قصد جان شاهرخ را نمود که آن‌هم به نتیجه‌ای نرسید و خود در این ماجرا به قتل رسید. این اقدام نیز گریبان بسیاری از بازماندگان این طریقت را گرفت و عرفایی که با تفکر حروفیه در ارتباط بودند و با ایشان رفت‌وآمد داشتند مانند شاه قاسم انوار تبریزی و صائن الدین بن‌ترکه اصفهانی نیز مورد سوءظن دستگاه حاکم واقع شدند و به تبعید افتادند، (همان، ص ۵۸ و ۲۰۴)

همان‌طور که بیان شد، این دو شخصیت معروف از شاگردان شاه‌نعمت‌الله و از عرفای طریقت نعمت‌اللهیه بودند که پس از این ماجراها، به دلیل ارتباطات با درویش حروفیه، در مظان اتهام قرار گرفتند؛ البته این مسأله با طریقت نعمت‌اللهیه ارتباطی پیدا نکرد و با نفوذ و احترامی که شاه‌نعمت‌الله در دستگاه داشت، سرانجام از آنان رفع اتهام شد و این قضیه پایان پذیرفت.

جنبش سیاسی دیگر صوفیه در حدود سال ۸۲۶ قمری، قیام نوربخشیه به رهبری مؤسس آن سیدمحمد نوربخش خراسانی بود. این طریقت، از انشعابات طریقت کبرویه و طریقت کبرویه از انشعابات طریقت معروفیه در ایران بودند. کبرویه از طریقت‌های مهم و تأثیرگذار به شمار می‌رفت که توسط شیخ‌نجم‌الدین کبری در منطقه خوارزم واقع در خراسان بزرگ آن روزگار تشکیل شد که امروزه یکی از استان‌های کشور ازبکستان است. نوربخشیه مانند طریقت خراسانی دیگری به نام سیدعبدالله برزش‌آبادی موسوم به طریقت ذهبیه، در همان دوران امارت شاهرخ و در یک زمان شکل گرفت (همان، ص ۱۸۳)، اما این دو طریقت با یک‌دیگر تفاوت‌های اساسی داشتند. ذهبیه راه انزوا و دوری از مبارزه با حکومت را پی‌گرفت و نوربخشیه از قلعه‌های ختلان، علم مبارزه علیه حکومت وقت را

بلند کرد که در نهایت، «این جنبش به کشته شدن خواجه اسحاق و برادرش و دستگیری و اعزام محمد نوربخش به هرات، پایتخت تیموریان منتهی شد». (حقیقت، ۱۳۹۱، ص ۴۱۰)

خواجه اسحاق ختلانی، داماد و شاگرد میرسیدعلی همدانی، عارف مشهور، و مروج اسلام در ایران صغیر (کشمیر) بود. این دو از پیشوایان معروف و صاحب نام طریقت کبرویه محسوب می‌شوند و رهبران دو طریقت نوربخشیه و ذهبیه، از شاگردان خواجه اسحاق بوده‌اند.

طریقت نوربخشیه و ذهبیه در ایران و نیز طریقت مولویه در آناتولی، از مهم‌ترین انشعابات طریقت کبرویه هستند. طریقت مولویه در ترکیه و ذهبیه در ایران، از زمان تأسیس خود تا به امروز، به فعالیت خود ادامه می‌دهند. دستگاه شاهرخ طریقت نوربخشیه را پس از تحرکات سیاسی و مبارزات اجتماعی، سرکوب کرد. این طریقت پس از ظهور صفویه در ایران، بار دیگر فعالیت خود را از سر گرفت و تا زمان زندیه در منطقه خراسان به صورت محدود به حیات معنوی خود ادامه داد. با بازگشت طریقت نعمت‌اللهیه از هند به ایران و احیای مکتب کرمان، بزرگان نوربخشیه به طریقت نعمت‌اللهیه گرویدند و با ورود خود به این طریقت، سیروسلوک خود را در مکتب عرفانی کرمان ادامه دادند.

نوربخشیه پس از حروفیه، دومین جنبش سیاسی صوفیه در دوران تیموریان محسوب می‌گردد که تقریباً با همان اهداف تحولات اجتماعی - سیاسی علیه دستگاه شاهرخ سازمان‌دهی شد، ولی هم‌چون جنبش حروفیه در اصلاحات اجتماعی ناکام ماند و دستگاه حاکمیت آنان را سرکوب کرد.

شاه‌نعمت‌الله ولی در زمان جنبش حروفیان علیه تیمور، در کوهبنان و در دوران جنبش نوربخشیان علیه شاهرخ در ماهان بود. شاگردان و مریدان بی‌شمار و ارادتمندان صادقی به گرد وی جمع شده بودند و خدمتش می‌کردند. حتی در دوران اقامت در ماهان، سلطان احمد شاه بهمنی، از شاهان سلسله بهمنیه هندوستان نیز در زمره ارادتمندان خالص و بی‌ریای او محسوب می‌شد. بی‌شک همه این گروه‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی که

بنابه ثبت تذکره‌ها دوازده هزار مرید تحت رهبری شاه‌نعمت‌الله گرد هم جمع شده بودند (شیبی، ۱۳۸۷، ص ۲۳۷) و جمعیت فراوانی را تشکیل می‌دادند، امر او را برای قیام علیه حکومت بر خود مطاع می‌دانستند و اوامرش را گردن می‌نهادند.

به اعتقاد زرین‌کوب، «فعالیت‌های درویشان سبزوار و آمل که مربوط به نهضت شیخ خلیفه و شیخ حسن جوری بودند و مجامع سری و تبلیغات تحریک‌آمیز پیروان سیدفضل‌الله استرآبادی و هم‌چنین دعوی‌های بلندپروازانه بعضی از مشایخ و صوفیه عصر مثل سیدمحمد نوربخش و شاه‌نعمت‌الله ولی و شاه قاسم انوار، سبب شد که در اواخر عهد تیمور و مقارن دوران سلطنت شاه‌رخ، هرگونه جمعیت متصوفه از جانب حکومت با نظر سوءظن نگریسته می‌شد. (زرین کوب، ۱۳۶۲، ص ۵۸)

اما شاه‌نعمت‌الله با اقدامی حکیمانه، حساسیت‌های احتمالی را از طریقت خود دور کرد و به روش خویش، در ترویج معارف صوفیه و آموزه‌های عرفان ادامه داد و هم‌چنان مثل سابق، در رفتار مسالمت‌آمیز و مداراگونه خود با حکومت وقت تغییری نداد. بی‌شک اگر وی دست به شمشیر می‌برد و علیه حاکم خروج می‌کرد، نه‌تنها در تغییر رژیم تأثیری نداشت، بلکه خود و مکتبش به سرنوشت سایر اقطاب سیاسی و طریقت‌هایشان گرفتار می‌شد.

دکتر کامل مصطفی‌الشیبی در کتاب تشیع و تصوف می‌نویسد:

به سبب این عمر طولانی که نصیب نعمت‌الله شد، وی با بسیاری از جنبش‌های صوفیانه در ایران هم‌زمان بود و ظاهراً آن‌قدر عاقل بود که از شورش مسلحانه، به لحاظ ترس از عاقبت کار خودداری ورزد. (شیبی، ۱۳۸۷، ص ۲۳۳)

هم‌چنان‌که سیدفضل‌الله حروفی به فتوای علمای مذهبی تکفیر شد و به امر تیمور و به دست فرزندش میرانشاه، بنابه نوشته ابن حجر عسقلانی، در سال ۸۰۴ قمری در زندان کشته شد و جسمش را به آتش تکفیر سوزاندند و در نهایت طریقتش نیز در ایران خشک و حذف گردید. (حقیقت، ۱۳۹۱، ص ۳۷۹) سیدمحمد نوربخش نیز در دوران شاه‌رخ

بازداشت و تبعید شد و در نهایت طریقتش نیز در ایران به انزوا رفت و پس از ظهور صفویه نیز نتوانست خود را به صورت یک طریقت شیعی تأثیرگذار، احیا کند و امروزه هم اثری از طریقت نوریخشیه در ایران نیست.

با جنبش‌ها و تحركات صوفیه علیه دستگاه گورکانیان، اگرچه تیمور و شاهرخ را نسبت به تفکر عرفا و صوفیان در مسأله براندازی حکومت بدین و حساس کرده، به علت درایت و بینش شاه‌نعمت‌الله در آن دوران از تاریخ ایران، هم در رویارویی با لشکرکشی‌ها و حملات حاکمان و هم در رویارویی با جنبش‌های سادات صوفیه، سبب شد تا تیمور پس از یک پارچگی حکومت و سرنگون کردن مظفریان و هم در زمان شاهرخ نیز هم‌چنان روابطشان را چونان گذشته، با شاه‌نعمت‌الله و خاندان وی حفظ کنند و حرمت طریقت و تفکرات وی را پاس بدارند.

در ایام مهاجرت شاه‌نعمت‌الله به سمرقند، شاه‌شجاع نیز به موازات حاکمیت تیمور بر بخش‌های مهمی از ایران فرمان‌روایی می‌کرد. شاه‌نعمت‌الله پس از مهاجرت از سمرقند، در دوران حکومت شاه‌شجاع بر شیراز، وارد کرمان شد و در کوهبنان کرمان و تفت یزد که این شهرها تحت امارت شاه‌شجاع اداره می‌شد، به احداث خانقاه و ترویج تفکرات خویش پرداخت. شواهد متقن نشان می‌دهد که بی‌طرفی و درایت و بینش شاه‌نعمت‌الله در آن لحظات خطیر و پرهیجان از تاریخ ایران، سبب گردید تا تیمور و فرزندان و نوادگانش، هم‌چنان احترام او را بیش از پیش بر خود مفروض بدانند. بدین منظور در این نهضت‌ها و مبارزات، از بزرگان نعمت‌اللهیه نه‌تنها باج نستاندند، بلکه خانقاه‌های نعمت‌اللهیه را در جهت رونق و آبادانی، از پرداخت خراج نیز معاف کردند. روابط شاهرخ با یگانه اولاد شاه‌نعمت‌الله و رئیس بعدی سلسله، شاه‌برهان‌الدین خلیل‌الله نیز ادامه یافت؛ به ویژه فرزند شاهرخ به نام بایسنقر که از گوهرشادآغا همسر ایرانی‌اش بود، روابط حسنه‌ای با شاه‌خلیل‌الله برقرار کرد. براساس تذکره‌های معتبر صوفیه، روابط حسنه بایسنقر با وی به جایی رسید که شاهزاده ارادت خود را در جلوت به شاه‌خلیل‌الله نشان می‌داد و آشکارا خدمت وی را به جا می‌آورد.

حکومت‌ها و طریقت‌های شیعی در ایران تا قبل از سلسله صفویه

سلسله آل‌بویه، تشیع را اولین بار در ایران به عنوان مذهب رسمی ترویج دادند. این دولت که از اوایل قرن چهارم تا نیمه قرن پنجم بر بیشتر مناطق ایران حکومت کردند، در ابتدای امر تفکرات شیعیان زیدی را پی می‌گرفتند، اما پس از تحکیم پایه‌های قدرت، به شیعه اثناعشری متمایل شدند. پس از سرنگونی آل‌بویه به دست غزنویان و به دنبال آن حکومت سلجوقیان، روند تشکیل یک دولت سنی‌مذهب و مخالف با تفکرات شیعی تا ظهور مغولان و حکومت ایلخانان ادامه یافت. پس از آن با یک تساهل و تسامح مذهبی که ایلخانان بر طبق قوانین کتاب مقدس *یاسا* به آن باور داشتند، آزادی مذهبی در ایران رواج یافت. در اوایل قرن هشتم قمری نیز بار دیگر سلطان محمد خدابنده نتیجه هلاکوخان، شیعه را مذهب رسمی ایران اعلام کرد. پس از فروپاشی ایلخانان در حکومت سرداران که از حکومت‌های ملوک‌الطوایفی محسوب می‌شد، تشیع هم‌چنان مذهب رسمی مناطق تحت حکومت سرداران بود.

دکتر سیدحسین نصر می‌نویسد:

قرن چهارم، اولین دوره‌ای است که در آن تشیع به اوج شکوفایی خود رسید. آل‌بویه که شیعه بودند، همه ایران را در اختیار گرفتند و حتی قدرت را در بغداد در دست داشتند. در ضمن، فاطمیان مصر را فتح کردند و خلافت اسماعیلیه را در شمال افریقا بنیان نهادند که به لحاظ قدرت، با خلافت عباسی رقابت می‌کرد. از این پس، تشیع حتی پس از به قدرت رسیدن ایوبیان و سلجوقیان که هر دو حامیان نیرومند تسنن بودند، هم‌چنان در اوج بود. (نصر،

۱۳۸۲، ص ۲۱۰)

وی در ادامه می‌نویسد:

به طور کلی در فاصله میان قرن پنجم و نهم هجری، تشیع به تدریج، به خصوص در ایران، گسترش یافت و این در حالی بود که در مصر و شمال افریقا دچار

اضمحلال شد. در این ارتباط باید از جنبش اسماعیلی الموت یاد کرد که هر چند پس از حمله مغول به لحاظ ظاهری در هم شکسته شد، ولی به صورت جنبشی سرّی در آمد. در ضمن موفقیت تشیع دوازده‌امامی را می‌توان از واقعیت شیعه شدن شاه ایلخانی، محمد خدابنده استنباط کرد [که] از قبل زمینه برای صفویان آماده شده بود؛ صفویان که در قرن دهم / شانزدهم، همه ایران را فتح کردند و تشیع دوازده‌امامی را دین رسمی این کشور اعلام داشتند. (همان، ص ۲۱۰-۲۱۱)

با محاسبه زمان حکومت دولت‌های شیعی، به این نتیجه می‌رسیم که شیعه تا قبل از ظهور شاه‌اسماعیل صفوی، نزدیک به ۱۵۰ سال به عنوان مذهب رسمی ایران و در حدود دویست سال مذهب رسمی برخی از مناطق ایران بوده است.^۱

از مطالعه و تفکر در تاریخ جهان اسلام، به دست می‌آید که در دوره‌ای از تاریخ، شیعه بر کل جهان اسلام مسلط می‌شود: خلافت فاطمیان در مصر که در دوره‌ای مصادف با حکومت آل‌بویه در ایران بود و نیز حکومت حمدانیان در دمشق که هر سه این

۱. نخستین بار از آغاز ورود اسلام به سرزمین ایران، عبارت «علی ولی الله» بر پشت سکه‌های زمان حکومت اولجایتو معروف به سلطان محمد خدابنده نوشته شد. پس از وی فرزندش سلطان ابوسعید بهادرخان دستور داد تا سکه‌های رایج در حکومت خویش را به نام خلفای راشدین ضرب کنند. (هنرور، ۱۳۹۳، ص ۱۸۰-۱۸۵) در حکومت سربداران که از حکومت‌های ملوک‌الطوایفی پس از دوره ایلخانان مغول بود، در حاشیه سکه‌های نقره نام دوازده امام را ضرب کردند و در پشت سکه‌ها چنین نوشتند: «لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله». هم‌چنین در روی سکه‌های طلای این دوره، الله محمد علی نوشته شده است. در حاشیه سکه‌های ضرب‌شده در دو حکومت آل‌مظفر و آل‌جلایر که این دو نیز از حکومت‌های ملوک‌الطوایفی پس از دوره ایلخانان مغول بودند، به ترتیب نام‌های ابوبکر، عمر، عثمان و علی نوشته شده که سکه‌های رایج در این روزگاران از تاریخ ایران، حکایت از شیعه بودن حکومت سربداران دارد. هم‌چنین در سنی بودن سایر حکومت‌های ملوک‌الطوایفی دیگر با توجه به نوشته‌هایی که بر حاشیه سکه‌های آن دوران به دست آمده تردیدی نیست. (همان، ص ۱۸۸-۱۸۹؛ شریعت‌زاده، ۱۳۹۰، ص ۲۳۹-۲۴۲)

حکومت‌ها شیعی بودند. در مورد فاطمیان و بویه‌یان سخن فراوان گفته‌اند که پرداختن به آن موجب اطاله کلام می‌شود. در مورد حمدانیان در سلسله‌های اسلامی چنین آمده است: حمدانیان از قبیله عرب تغلب بودند و مدتی دراز در جزیره سکونت داشتند. مؤسس دولت این خانواده، حمدان بن حمدون در سال‌های آخر قرن سوم هجری، به عنوان متحد خوارج جزیره در شورش علیه دستگاه خلافت ظاهر شد. بعدها حمدانیان از تمایلات شیعی اکثریت قبایل عرب حاشیه صحرای شام در آن روزگار پیروی کردند. (باسورث، ۱۳۸۱، ص ۱۷۶)

حمدانیان، بویه‌یان و فاطمیان، در کلیت مذهب مشترک بودند، اما در جذب یک‌دیگر و ترویج عقاید خود، با هم رقابت می‌کردند. در دوران آل بویه، شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا به مقام صدارت رسید. او در همین دوران، نگارش کتاب *شفا* را آغاز نمود. در دوران آل‌حمدان نیز تفکر شیعه بر دیگر مذاهب غالب گشت و ابونصر فارابی مؤسس فلسفه اسلامی در این دوران، در دمشق سکونت داشت. اغلب دهه‌های قرن چهارم قمری در جهان اسلام به دست شیعیان زیدی، اسماعیلی و اثناعشری بود و از نظر سیاسی، بخش‌هایی از سرزمین عراق در قسمت شمال و از نظر فکری و مذهبی تمام حاکمیت عراق، زیر نفوذ شیعیان آل بویه بود. در همین دوران، بزرگان اندیشه‌های فقهی و کلامی نیز هم‌چون شیخ طوسی (بنیان‌گذار حوزه علمیه نجف)، شیخ مفید، شیخ صدوق و سید مرتضی، در عراق رشد کردند و به تربیت شاگردان فراوانی در این علوم اقدام نمودند.

سلجوقیان، با ظهور در ایران، از یک‌طرف به حیات سیاسی بویه‌یان پایان دادند و از طرف دیگر، فاطمیان مصر را در هم شکستند که با پیشروی در خاک عراق تا سقوط خلافت بغداد پیش رفته بودند. سلجوقیان خلافت بغداد را از انقضای نجات دادند که نزدیک بود در حدود دو‌یست سال قبل از حمله هلاکوخان نصیب آنان شود. با انقراض بویه‌یان و قدرت گرفتن سلجوقیان در ایران، تا اواخر حکومت تیموریان اغلب بزرگان تصوف در مذهب شیعه راه عقلانی تقیه را پیمودند و در بسیاری از این دوران‌های سیاسی،

آرا و رواج اندیشه‌های شیعی در خانقاه‌ها به شدت تحت کنترل و تجسس مأموران حکومتی بود. از دوران سلجوقیان تا صفویان به جز در پنجاه سال اول حکومت ایلخانان که مذهب رسمی در ایران وجود نداشت و منهای حکومت‌های شیعی، مذهب‌های شافعی و حنفی، نزدیک به سه قرن به عنوان مذهب رسمی ایران بودند.

تا قبل از ظهور صفویان در کنار تقریباً دو سده حاکمیت حکومت‌های شیعی مذهب، طریقت‌های شیعی نیز به وجود آمدند. تفکرات شیخ‌حسن جوری (طریقت جوریه)، یک طریقت شیعی بود که رواج چندانی نیافت. این طریقت در اواخر دوران ایلخانان به وجود آمد و در دوران حکومت شیعه سربداران، در دهه چهل از قرن هشتم هجری، با شهادت شیخ‌حسن جوری برچیده شد و بدین ترتیب طریقت آنان که ادامه‌دهنده تفکرات شیخ‌خلیفه مازندرانی بود، در رواج اندیشه‌های خود در احیای مکتب خراسان توفیق نیافت. (زرین‌کوب، ۱۳۶۲، ص ۵۱-۵۲)

«در هر حال، مقارن انقراض نهضت سربداران سبزوار و خاتمه استقلال سادات مرعشی به وسیله تیمور گورکان، یک نهضت صوفیانه دیگر که مقدماتش به وسیله فضل‌الله استرآبادی به وجود آمده بود - نهضت حروفیه - با قتل وی بر دست میرانشاه پسر تیمور به شدت منکوب شد.» (همان، ص ۵۴-۵۵)

طریقت نعمت‌اللهیه نیز چند سال قبل از تشکیل نهضت حروفیه و تقریباً در یک بازه زمانی و با هدف ترویج عرفان شیعی و احیای مکتب خراسان در همین دوران تیمور تشکیل شد. شاه‌نعمت‌الله ابتدا در سمرقند به ترویج تعالیم و اصول مکتب خویش پرداخت و سپس خود را از غضب حکومت تیمور که به اهل سنت متمایل بود، برکنار داشت. وی با مهاجرت به کرمان که در آن زمان تحت حکومت مرکزی آل‌مظفر در شیراز و به فرمان‌روایی شاه‌شجاع اداره می‌شد، مکتب خویش را مستقر کرد. البته گرایش‌های معتدلانه مذهبی شاه در استقرار سلسله نعمت‌اللهیه بی‌تأثیر نبود. نوربخشیه و ذهبیه، دو طریقت شیعی دیگر پس از نعمت‌اللهیه بودند که در زمان شاه‌رخ به وجود آمدند: نوربخشیه

طریقتی در عین حال سیاسی بود که پیروان آن با رهبری سیدمحمد نوریخس، علیه شاهرخ قیام نمودند که البته عواقب خوشایندی برای این طریقت به همراه نداشت؛ لذا بزرگان این طریقت یا تبعید شدند یا شهید و یا در اثر سخت‌گیری بیش از حد حاکمیت، مهاجرت به خارج از مرزهای ایران را به اقامت مخفیانه و زندگی توأم با وحشت ترجیح دادند.

طریقت دیگری هم‌زمان با طریقت نوریخس در ایران شکل گرفت. سیدعبدالله برزش‌آبادی، از سادات صوفیه، این طریقت را تأسیس کرد که به دور از هرگونه اندیشه سیاسی، به حیات معنوی خود در ایران، از آن دوره تا به امروز ادامه داده؛ زیرا هیچ دخالتی در مسائل سیاسی در دوره‌های مختلف نداشته است.

در میان این پنج طریقت شیعه شکل گرفته تا قبل از سلسله صفویه، طریقت‌های جوریه، حروفیه و نوریخس، سیاسی بودند که در اثر درگیری با حکومت و مبارزه با دستگاه حاکمیت، نتوانستند به حیات فکری - معنوی خود ادامه دهند. اما سلسله ذهبیه که هم‌زمان با سلسله نوریخس تشکیل شد، مسیر کناره‌گیری از حکومت را انتخاب کرد و به دور از هرگونه فعالیت سیاسی - اجتماعی، به راه خویش ادامه داد.

در این میان، نعمت‌اللهیه که امروز قوی‌ترین سلسله صوفیه در ایران به شمار می‌آید، اولین سلسله‌ای است که به صورت یک مکتب فکری و طریقت عملی با‌گرایش‌های شیعی، در ایران استقرار یافت. با تفکرات و سیاستی که شاه‌نعمت‌الله در حفظ این میراث معنوی از خود نشان داد، توانست با حضور آگاهانه در اجتماع آن روزگار و با انتخاب راه اعتدال، مسیر هم‌کاری ظاهری را با حکومت‌های وقت انتخاب کند و در باطن، به کار و راه خویش ادامه دهد. این تفکر و سلوک وی توانست مکتب و طریقت او را با وجود فعالیت‌های اجتماعی - فرهنگی، در لحظات حساس و دوره‌های بحرانی آن روزگار حفظ کند و در حملات سیاسی جان‌ارادتمندان و شاگردان و مروجان مکتبش را از گزند حوادث دور نگه دارد.

نتیجه

طریقت‌های صوفیه در جهت‌گیری با حکومت‌های وقت در قرون هشتم و نهم قمری، پنج مسیر متفاوت را پیمودند که این شیوه‌های رفتاری با حکومت‌ها، در پنج شیوه قابل مطالعه و بررسی است:

روش اول را طریقت ذهبیه در دوران تیموریان پیمودند که بیش‌تر مسیر انزوا و کناره‌گیری از اجتماع و حکومت بود.

روش دوم، طریقت نوربخشیه و حروفیه بود که قیام علیه حاکمیت و نبرد با حکومت را در دوران تیموریان انتخاب نمودند.

روش سوم، هجرت بود که سلسله مولویه این روش را ترجیح دادند و از زمان ایلخانان تا به امروز در منطقه آناطولی به فعالیت خویش ادامه می‌دهند.

روش چهارم، هم‌کاری ظاهری و باطنی و سازش با حکومت بود که طریقت نقشبندیه در دوران تیمور این شیوه را در پیش گرفتند.

روش پنجم، هم‌کاری در ظاهر و رواج اندیشه‌ها، تفکرات و تعالیم در باطن بود که شاه‌نعمت‌الله ولی آن را انتخاب کرد که به ظاهر با حکومت‌های تیموریان و مظفریان کنار آمد، اما در باطن، اندیشه‌ها و تفکرات خویش را با بنیان مکتب کرمان ادامه داد. او در آن روزگار سخت، در جهت حفظ و اعتلای عرفان اسلامی و تصوف ایرانی، بهترین شیوه را انتخاب کرد و «چراغ تصوف اسلامی را در عصر خویش فروغ تازه‌ای بخشید». (دانش‌نامه شعر عاشورایی، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۷۷۷)

فهرست منابع

الف) فارسی

- نهج‌البلاغه، ترجمه محمدتقی جعفری، به اهتمام علی جعفری، زیر نظر داریوش شاهین، مشهد: آستان قدس رضوی، شرکت به‌نشر، ۱۳۸۹.
۱. احمدزاده، ابوالفضل، دائرة المعارف تشیع، زیر نظر احمد صدر حاج‌سیدجوادی، کامران فانی و بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران: حکمت، ۱۳۹۱.
 ۲. اسلامی ندوشن، محمدعلی، از رودکی تا بهار، درباره بیست شاعر بزرگ ایران، تهران: یزدان، ۱۳۹۲.
 ۳. باسورث، ادموند کلیفورد، سلسله‌های اسلامی جدید، راهنمای گاه‌شماری و تبارشناسی، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران (انتشارات باز)، ۱۳۸۱.
 ۴. تفضلی، آذر و مهین فضایی جوان، فرهنگ بزرگان اسلام و ایران از قرن اول تا چهاردهم هجری، مشهد: آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۷۲.
 ۵. جمعی از نویسندگان، کارنامه بزرگان ایران، تهران: نشریه اداره کل انتشارات و رادیو، ۱۳۴۰.
 ۶. حافظ ابرو، عبدالله بن لطف‌الله، زبدة التواریخ، با مقدمه، تصحیح و تعلیقات سیدکمال حاج‌سیدجوادی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰.
 ۷. حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد، دیوان حافظ، به اهتمام محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، تهران: کتاب‌سرای نیک، ۱۳۸۳.
 ۸. حقیقت، عبدالرفیع، مکتب‌های عرفانی در دوران اسلامی، تهران: کومش، ۱۳۸۳.
 ۹. روملو، حسن‌بیگ، احسن التواریخ، به تصحیح و تحشیه دکتر عبدالحسین نوایی، تهران: اساطیر، ۱۳۸۴.
 ۱۰. زرین‌کوب، عبدالحسین، دنباله جست‌جو در تصوف ایران، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۲.
 ۱۱. سمرقندی، دولت‌شاه بن علاءالدوله بختیشاه، تذکرة الشعراء، به اهتمام و تصحیح ادوارد براون، تهران: اساطیر، ۱۳۸۲.
 ۱۲. شریعت‌زاده، سیدعلی‌اصغر، سکه‌های ایران زمین از دوره هخامنشی تا پایان دوره پهلوی، تهران: پازینه، ۱۳۹۰.
 ۱۳. شوشتری، قاضی نورالله، مجالس المؤمنین، تهران: کتاب‌فروشی اسلامی، ۱۳۷۵ ق.
 ۱۴. شبی، کامل مصطفی، تشیع و تصوف تا آغاز سده دوازدهم هجری، ترجمه علیرضا ذکاوتی قرآگزلو، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۷.

۱۵. فصیح خوافی، احمدبن جلال‌الدین محمد، *مجمل فصیحی*، به تصحیح و تحشیه محمود فرخ، مشهد: کتاب‌فروشی باستان، ۱۳۴۱.
۱۶. کربن، هانری، *تاریخ فلسفه اسلامی*، ترجمه جواد طباطبایی، تهران: مینوی خرد، ۱۳۹۲.
۱۷. کرمانی، عبدالرزاق، *تذکره در مناقب حضرت شاه‌نعمت‌الله‌ولی*، به تصحیح و مقدمه ژان اوبن، تهران: انستیتو ایران و فرانسه، ۱۳۳۵.
۱۸. گودلاس، آلن ای، *دائرة المعارف جهان نوین اسلام*، سرویراستار: جان ل. اسپوزیتو، ترجمه و تحقیق و تعلیق زیر نظر حسن طارمی‌راد، محمد دشتی و مهدی دشتی، تهران: نشر کتاب مرجع، نشر کنگره، ۱۳۹۱.
۱۹. محمدزاده، مرضیه، *دانش‌نامه شعر عاشورایی*، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۳.
۲۰. مدرس تبریزی، میرزاحمدعلی، *ریحانة الادب فی تراجم المعروفین بالکنیه و اللقب یا کنی و القاب*، تبریز: چاپخانه شفق، ۱۳۴۹.
۲۱. نصر، سیدحسین، *آرمان‌ها و واقعیت‌های اسلام*، ترجمه انشاءالله رحمتی، تهران: جامی، ۱۳۸۲.
۲۲. نصیری، محمدرضا، *اثرآفرینان، زندگی‌نامه نام‌آوران فرهنگی ایران از آغاز تا سال ۱۳۰۰ هجری شمسی*، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۴.
۲۳. نوریبخش قهستانی، سیدمحمد، *سلسله الاولیا*، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه در جشن‌نامه هانری کرین، زیر نظر سیدحسین نصر، تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک‌گیل کانادا - مونترال شعبه تهران، ۱۳۵۶.
۲۴. نوریبخش، جواد، *پیران طریقت*، تهران: خانقاه نعمت‌اللهی، ۱۳۵۸.
۲۵. واعظی، عبدالعزیزبن شیرملک، *رساله در سیر حضرت شاه‌نعمت‌الله‌ولی*، به تصحیح و مقدمه ژان اوبن، تهران: انستیتو ایران و فرانسه، ۱۳۳۵.
۲۶. هنرور، محمد، *نگاهی به سکه‌های ایران*، تهران: اندیشه آیین، ۱۳۹۳.

ب) عربی و انگلیسی

۱. السننناوی، احمد و ابراهیم زکی خورشید و عبدالحمید یونس، *دائرةالمعارف الاسلامیه*، بیروت: دارالمعرفه، ۱۹۳۳م.
۲. الشیخ الطهرانی، آغابزرگ، *الذریعه الی تصانیف الشیعه*، قم: مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۰۸ق.
۳. _____، *طبقات اعلام الشیعه، الضیاء اللامع فی القرن التاسع*، تحقیق ولده علی‌نقی منزوی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۶۲.

4. Algar, Hamid, *Nimat-Allahiyya, The Encyclopaedia of Islam*, vol. VIII(8), Leiden, E. J. Brill, 1995.